

موضوع: برکات و آفات علم (۱)

تاریخ پخش: ۸۵/۰۹/۱۶

بسم الله الرحمن الرحيم

«الهی انطقنی بالهدی و الهمنی التقوی»

بحث در دانشگاه است و روز دانشجو، شانزده آذر، حرکتی که دانشجویها در مقابل استکبار آمریکا، حتی زمان شاه انجام دادند و عزیزی از دانشجویان شهید شدند. این روز را تبریک می‌گوییم به دانشجویان، بحثمان هم بحث اهمیت علم و آفات علم است. تنها چیزی که بی قید و شرط خوب است عدالت است. در تمام کمالات هیچ کدام ره‌ایش خوب نیست، سخاوت مطلق خوب نیست، بعضی جاها سخاوت بد است. شجاعت همه جا خوب نیست، بعضی جاها تهوّر است. عزت طلبی همه جا خوب نیست، گاهی به تکبر کشیده می‌شود. عبادت همه جا خوب نیست، گاهی به غرور و عُجب کشیده می‌شود. آن چیزی که بی قید و شرط همه جا در همه زمان‌ها و همه مکان‌ها نسبت به هر کس خوب است، عدالت است، عدالت هیچ قید و شرطی ندارد. یعنی انسان نسبت به خودش عادل باشد، نسبت به خانواده اش، بستگانش، دانشگاه، کارخانه، مزرعه، دوست، دشمن، حتی نسبت به سرسخت ترین دشمن‌ها عدالت خوب است، حضرت علی(ع) وقتی ضربت خورد فرمود او یکی زده، شما هم یکی بزنید. «فَاضْرِبُوهُ ضَرْبَةً بَضْرَبَتْهُ» (نهج البلاغه) یکی به یکی، یعنی حتی نسبت به ابن ملجم عادل باشید. لیوان شیری هم که آوردند فرمود نصفش را بدهید به ابن ملجم، گفتند آقا قاتل است، فرمود آدم که هست، گرسنه است. نمی‌شود که قاتل گرسنه بماند. تنها عدالت، وگرنه همه چیز قید دارد، علم نیز اگر با ایمان همراه نشود همین دنیایی می‌شود که الآن شده. اما رسالت دانشگاه.

۱- دانشمندترین مردم در نزد پیامبر

موضوع: علم و آفات آن. اول بنویسیم برکات و آفات، علم حضرت رسول(ص) فرمود: «أَعْلَمُ النَّاسِ مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَيَّ عِلْمِهِ» (بحار الانوار/ج ۱/ص ۱۶۳) شما دانشجو هستید معنای این را می‌فهمید. «أَعْلَمُ النَّاسِ» باسوادترین مردم کی است؟ «مَنْ» کسی است که «جَمَعَ» جمع کند علم دیگران را به علم خودش. یعنی دانشکده مهندسی ما باید معماری قدیم را بلد باشد، معماری این برجهای امروز را هم اضافه کند. طب ما باید طب قدیم را بلد باشد، طب جدید را هم بداند «مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَيَّ عِلْمِهِ» یعنی باید علمی به علم خودش اضافه کند، نه اینکه علم خودش را هوا کند، فراموش شود، از علم خودش فراموش شود، آنوقت علم دیگران را هم همین طور فتوکپی و بریده بریده و ناقص یاد بگیرد. خیاط ما بلد باشد لباس ایرانی بدوزد، حالا یک فرم جدید هم... زن خانه دار ما بلد باشد غذاهای سنتی را بپزد، حالا یک چهارتا غذاهای فرنگی هم یاد گرفت، یاد گرفت. نکند که هویت خودمان را فراموش کنیم، بشویم آدمهای بی هویت، بعد همه‌اش مقلد، یعنی ما را پوک بار بیاورند، مثل بعضی از این فیلم‌هایی که اصلا طرف پای تلویزیون می‌نشیند بی اراده می‌شود. مثلاً عبارت‌های او را می‌گوید، نمی‌داند چی است، از سینما آمده بیرون سیگار را روشن کرد، چوب سیگار را همچین دست گرفت، خوب چرا چوب را همچین نگه می‌داری؟ گفت مگر ندیدی توی

فیلم سیگارش را می‌خواست روشن کند چوبش را همچین نگه داشت؟ یعنی دیگر در نگه داشتن چوب کبریت از خودش اراده ندارد.

۲- حفظ هویت خود در بهره‌گیری از تجربه دیگران

در محیط دانشگاه می‌آید چهار تا دانشجو می‌بیند عوض می‌شود. تهران را می‌بیند عوض می‌شود. یک برج می‌بیند عوض می‌شود. اسلام از ما خواسته «**جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَيَّ عِلْمِهِ**» علمه یعنی هویت خودت، دانستنی‌های خودت، عقل خودت، فطرت خودت، منتهی خوب آنچه باید هم شرقی بود هم غربی، تحصیل علم است. اینکه شعار می‌دهیم نه شرقی نه غربی یعنی نه وابسته به شرق، نه وابسته به غرب، اما در تحصیل علم شعار اسلام این است، هم شرقی هم غربی، وقتی می‌گوید «**اَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصَّيْنِ**» (بخارا انوار/ج ۱/ص ۱۷۷) برو چین چیزی یاد بگیر یعنی چه؟ مگر چین مسلمان بودند؟ مگر در چین می‌خواستیم ایدئولوژی یاد بگیریم؟ یک کسی گوسفند خریده بود بکشد عید قربان، گوسفند کور بود، رفت پهلوی چوپان گفت این گوسفند که کور است، گفت مگر می‌خواستی برای قرآن بخواند؟ گوشتش را بخور. وقتی می‌گوید برو چین، مگر ما می‌خواستیم چین تفسیر قرآن یاد بگیریم؟ این پیداست در علمومی که بشر نیاز دارد آن زمان چین رشد داشت، یک زمانی یونان رشد داشت، حتی گفتند به حضرت که کفار به یک شیوه جدیدی می‌جنگند، فوراً پیغمبر فرمود ده تا از مسلمان‌ها بروید شیوه جنگ آنها را یاد بگیرید، بیایید به مسلمان‌ها یاد بدهید. حتی وقتی در جبهه‌ها اسیر می‌گرفتند پیغمبر به اسیرها فرمود هر یکی از شما ده تا مسلمان را باسواد کنید مزد معلمی‌تان آزاد هستید. ولو پهلوی کافر گفتند برو درس بخوان، درس بخوان. پس ببینید علم اینقدر باز است، زمانش باز است. این دانشگاه آزاد که حالا مطرح است دو سه قید را برداشت. قید سن را برداشت، گفت آدم بزرگتر هم باشد وارد دانشگاه شود، قید زمان را هم برداشت، حالا یک کسی جمعه‌ها بیکار است، جمعه‌ها بیاید دانشگاه، قید مکان را هم برداشت، حالا دانشگاه آزاد الآن خیلی ساختمان دارد، آن زمان که ساختمان نداشت برود در حسینیه، برود در مسجد، یعنی قید زمان و مکان و سن را برداشت، یک مرتبه چند میلیون لیسانس پدید آمد. هرچه ما قیدها را برداریم دنیای علم بازتر می‌شود.

۳- حفظ همه قیود مکانی و زمانی در تحصیل علم

زنده باد اسلام. اسلام چه قیدهایی برداشته، حالا دانشگاه آزاد آمد یک خورده قیدها را برداشت. اسلام می‌فرماید زگهواره تا گور، اسلام قیدها را این رقمی برداشت، «**و لَوْ بِالثَّرِيَا**» کره ماه، کره ثریا، حتی از کافر، حتی از اسیر، حتی از شرق، حتی از غرب. تحصیل علم عجیب است. «**أَعْلَمُ النَّاسِ مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَيَّ عِلْمِهِ**» «کن عالماً» حضرت فرمود چهار تا کار باید بکنید، یا عالم باشید، «**أَوْ مُتَعَلِّمًا**» یا طلبه و دانشجو باشید، بچه مدرسه‌ای باشید، «**أَوْ مُسْتَمِعًا**» یا مستمع آزاد باشید، «**أَوْ مُحِبًّا**» یا بالاخره قلبت حمایت کند اینها را، محب یعنی اینها را دوست داشته باشی، یا استاد، یا شاگرد، یا مستمع آزاد یا طرفدار، طرفداری کنی اینها را. «**وَلَا تَكُنْ خَامِسَهُ**» پنجمی دیگر ندارد «**فَتَهْلِكُ**» (ارشاد القلوب/ج ۱/ص ۱۶۶) پنجمی باشی هلاک می‌شوی. یعنی همه مردم را به یک نحوی گفته بروید به سمت آن.

خانه پیرمردی حدود نود و پنج ساله رفته زمان جنگ گفت من به جبهه می‌توانم خدمت کنم؟ دیدم اصلاً از جایش نمی‌تواند بلند شود، نمازش را هم نشسته می‌خواند، گفتم شما نود و پنج سال دارید، گفت فکرهایت را بکن، گفتم شما فکرهایت را بکن، گفت کار از من می‌آید، شبها خوابم نمی‌برد، رادیو بغداد را گوش می‌دهم، ایرانی‌هایی که اسیر عراق شدند ساعت دو بعد از شب پیام می‌دهند، من پیام هایشان را می‌نویسم، آنوقت روز به پدر و مادرش خبر می‌دهم. گفتم پس عجب، این هم می‌تواند یک کاری بکند. یا عالم یا شاگرد، یا استاد یا شاگرد، یا شنونده آزاد یا طرفدار قلبی. «فلا تكن خامسه» پنجمی نداریم، «فتهلك» هلاک می‌شود.

۴- ارزش انسان به میزان دانش و آگاهی

«أَكْثَرُ النَّاسِ قِيَمَةٌ أَكْثَرُهُمْ عِلْمًا» (بخارالانوار/ج ۱/ص ۱۶۳) اکثر مردم، قیمت هر کسی به مقدار سوادش است. یک یولداری یک لنگ قیمتی بست رفت حمام، یک مرد فقیری در حمام مشغول سنگ پا و صابون بود این می‌خواست یزی بدهد رفت گفت پیرمرد، گفت بله، گفت نرخ من چند است؟ یک شاهزاده‌ای بود، خانزاده‌ای بود، این هم یک دستی انداخت زیر لنگش و گفت هفتصد تومان، هفتصد تومان خیلی پول بود آن زمان، گفت احمق، هفتصد تومان پول لنگم است، گفت من لنگتان را قیمت کردم، خودتان ارزش ندارید. بنده وقتی اصرار می‌کنم که لباس من پشمی است، می‌گویم آقا ببخشید چه اصراری دارید پشمی است، حالا پشمی نه، شما ارزشت با خودت است، با لباس نیست. ماشین ما چی است، خانه ما کجاست، مدرک ما چی است، بعضی‌ها سوادشان بالاست، خودشان بالا نیستند، ولذا قرآن یک آیه دارد می‌گوید خودت بزرگ شو نه آنکه سوادت بیشتر شود، «وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا» (طه/۱۱۴) نگفته «رب زد علمی» اگر گفت «زد علمی» یعنی علمم زیاد شود، نگفته «زد علمی» علمم زیاد شود، «زِدْنِي» یعنی خودم زیاد شوم، چون ممکن است سواد شما بالا باشد، اما خودت کوچک باشی. «زِدْنِي» خودم زیاد شوم منتهی از نظر علمی، اگر بحث علم بود می‌گفت «رب زد علمی» علمم زیاد شود، «زد علمی» ندارد، «زد علمی» یک معنا دارد، «زِدْنِي» یک معنای دیگر دارد.

خوب؛ «بین العالم و العابد سبعون درجه» بین عالم و عابد هفتاد درجه است، عالمی که از او استفاده شود از هزار عابد بهتر است. فضل عالم بر عابد مثل فضل پیغمبر بر امت است. این هم «كَفَضَلِي عَلِي ادناهم» یعنی فضل پیغمبر بر کمترین... حدیث داریم «كَفَضَلِ الْقَمَرِ عَلِي سَائِرِ النُّجُومِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ» (کافی/ج ۱/ص ۳۴) مثل ماه شب چهارده می‌ماند نسبت به باقی‌ها، «نوم العالم أفضل من عبادة العابد الجاهل» (مکارم الاخلاق/ص ۴۴۱) خواب عالم بهتر از عبادت جاهل است. البته به شرطی که نماز واجبش را بخواند، نه اینکه بگوید ما دانشجو هستیم حالا می‌خواهیم، نماز نمی‌خوانیم. البته آن علم هم حالا چه علمی است، دیگر حالا، آخر وقتی می‌گویند دانشمند دانشمند، می‌گویند من را می‌گوید، حالا وقتی بگویم زنده را از زیر بغل بردارم معلوم می‌شود آن علم چه علمی است، چه علمی است مهم است.

اسلام که کتاب ما مسلمان‌ها است، شیوه درس را گفته باید اولش و آخرش کنترل شود. شما اگر یک گوساله‌ای هم گوشتش را خواستی مصرف کنی، این گوساله خواست چین و استرالیا هم ذبح شود، باید قصابش مسلمان باشد. باید الله اکبر بگوید، «بِاسْمِ اللَّهِ» بگوید، به اسم خدا باید ذبح شود. چون می‌خواهد سلول بدن شما بشود.

۵- آموزش با نام خدا و برای خدا

ما باید کارهایمان رنگ الهی داشته باشد و لذا قرآن اول تحصیل می‌گوید «**أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ**» (علق/۱) دنیا «**أَقْرَأْ**» هست، تحصیلات بالاست اما «**بِاسْمِ رَبِّ**» نیست، فقط برای مدرک است، برای تخصص است، برای زندگی است، «**أَقْرَأْ**» هست، «**بِاسْمِ رَبِّ**» نیست، آخرش هم که فارغ التحصیل شدی، برای فارغ التحصیل‌ها هم قرآن می‌گوید که «**فَإِذَا فَرَغْتَ**» (شرح/۷) وقتی فارغ شدی، «**فَأَنْصَبْ**» نگو بازنشسته‌ای یک تلاش دیگری را شروع کن، دومرتبه می‌گوید «**وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ**» (شرح/۸) یک «**رَبِّكَ**» آخر دارد، یک «**رَبِّكَ**» اول. اول تحصیل «**أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّ**» آخر تحصیل «**فَإِذَا فَرَغْتَ**» یعنی مثل آرم کمیته امداد را دیده‌ای؟ کمیته امداد یک دست این طرفش است، یک دست این طرف است، آنوقت بین دو دست می‌گوید کمک کن. یعنی بیا فقرا را در قدرت خودمان حفظ کنیم.

اسلام می‌گوید دانشجو «**بِاسْمِ رَبِّ**»، «**فَإِذَا فَرَغْتَ**»، «**إِلَىٰ رَبِّ**» یعنی می‌خواهد شما بنده او باشید. در سوره «**أَقْرَأْ**» یک آیه‌ای داریم، خواهش می‌کنم کسی نخواند، پای تلویزیون هم کسی نگاه می‌کند نخواند، چون اگر بخوانید واجب است سجده کنید، فقط نگاه کنید، آخر سوره «**أَقْرَأْ**» می‌گوید «**وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ**» (علق/۱۹) این کلمه سجده واجب دارد، فارسی‌اش سجده ندارد، می‌گوید سجده کن، و به خدا قرب پیدا کن. یعنی دین ما تحصیلاتش باید به قرب کشیده شود. اگر درس خواندیم سجده نکردیم، معلوم می‌شود قطار از راه خارج شده است. اگر هرچی باسوادتر شدیم نسبت به استاد پرخاشگر شدیم، نسبت به پدر و مادر پرخاشگر شدیم، اگر یک خورده غرور گرفتارمان. یعنی تحصیلاتمان به عبودیت کشیده نشد، گیر دارد. چون امیرالمؤمنین می‌فرماید: «**ثمره العلم العبودیه**» حدیث است، ثمره علم بندگی است. حرف زن، ترم اول هستی، من ترم ششم هستم، اوه، دو تا کتاب خوانده باد گرفتتش. خیری نیست، یا مثلاً صد تا کتاب خواندی شدی لیسانس، آیا صد تا کتاب خیلی مهم است؟ دویست تا کتاب خیلی مهم است؟ امیرالمؤمنین می‌گفت «**سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي**» (نهج البلاغه/ص ۲۸۰) هرچه سؤال کنید من جواب می‌دهم. روی کره زمین یک نفر جرأت کرد این حرف را بزند که هرچه بپرسید من جوابش را دارم. در عین حال زار زار گریه می‌کرد. آدم‌های ظرفیت دار میلیاردها هم داشته باشند مغرور نمی‌شوند، این بچه‌ها تا قلکشان پر شد، بابا این پر شد، بچه که یک خورده قلکش پر می‌شود ظرفیتش تمام می‌شود، اینهایی که تازه در بانک حساب باز می‌کنند، سبزی هم می‌خرند چک می‌کشند، این پیداست که تازه حساب باز کرده. تازه که ساعت مچی خریده دو تا عطسه می‌کند یک بار نگاه ساعتش می‌کند. این پیداست که این...

ظرفیت می‌خواهد. اصلاً ما هرچه باسوادتر می‌شویم، لطف خدا به ما بیشتر شده، می‌دانی چقدر روستا مدرسه نساخته‌اند که برای شما دبیرستان ساخته‌اند؟ می‌دانی روستایی به گردن ما حق دارد؟ عمامه من برای روستا است. چون از پنبه است و پنبه تولید روستا است، کفش من چرم است، پوست گاو از دامداری هم برای او است، یعنی من حجت الاسلام نباید مغرور شوم من از مخ که عمامه هست تا پا که کفش است، از سر تا پا به این روستایی بی سواد بدهکار هستم. یک خورده بنشینیم نسبت به روستایی‌ها، نسبت به طبقه ضعیف، نسبت به، نسبت به، نسبت به، «**أَقْرَأْ**» باید «**بِاسْمِ رَبِّ**»

باشد، «فَإِذَا فَرَغْتَ» باید «إِلَى رَبِّ» باشد، «أَقْرَأَ»ی باید باشد که به سجده کشیده شود، ثمره علم عبودیت است. این دین ما علمش این است.

راجع به این مسأله که آیا دین کافی هست یا نه، خطراتی که برای یک تحصیلکرده، تحصیلکرده که می‌گویم هم حوزه را می‌گویم، هم دانشجو را می‌گویم، هرکس، اگر توسعه علمی و اقتصادی و سیاسی داشته باشد و این توسعه مکتبی نباشد این خطرات پیش می‌آید.

۶- آفات و خطرات علم دور از ایمان

اما آفات و خطرات. در کنار توسعه علمی، نظامی، اقتصادی، سیاسی و غیره، در کنارش اگر یک توسعه مکتبی نباشد، در مقابل آن هواپیمایی که با آن سرعت می‌رود، ترمز هواپیما خیلی قویتر از ترمز ماشین است. چون سرعت چند صد کیلومتری را باید نگه دارد. پس باید ترمزش قوی‌تر باشد، یعنی هرچه این توسعه قوی‌تر باشد، باید مکتب قوی‌تر باشد، دین قوی می‌خواهد، توسعه دینی، اگر نباشد این می‌شود که می‌شود. آفاتش چه می‌شود؟ خطرات: ۱- غرور هست، طغیان هست، بعضی از اینهایی که نوشتم قابل ادغام هم هست، تکبر هست، دیگر حالا اینها را من دیشب، دو بعد از نصف شب کتاب هم نداشتم فشار آوردم به مغزم، تکبر هست، بخل هست، تحقیر دیگران هست، فخرفروشی هست، بدمستی، عصیان، برادرکشی، گناه و انحراف در ملاک‌ها. یک خورده راجع به اینها صحبت کنیم، چند دقیقه را.

یک، اگر درس آدم زیاد بخواند یا پول یا خوشگل‌تر است، شکل قشنگی دارد، کوتاه می‌بیند مسخره می‌کند، بلند می‌بیند مسخره می‌کند، یک کسی موهای سرش ریخته کلاهش را برمی‌دارد می‌گوید آفتاب شد، مسخره‌اش می‌کند. یک، بخاطر دو تا کلمه درس خوانده حالا مثلا ماشینش خوب است، موتورش سالم است، سر موتور را بالا می‌کند وسط خیابان، شکلش خوب است هی خودش را نشان می‌دهد. هی چیزهایی که... امام کاظم فرمود اینهایی که یک چیز خوبی دارند هی فخر فروشی می‌کنند، این کمبود دارد وگرنه بوعلی سینا بنشینند... بنده وقتی کمبود دارم مهمان‌ها را می‌برم به کتابخانه که مهمان‌هایم بگویند اوه، ولی امام خمینی مهمان‌هایش را در کتابخانه نبرد، یعنی مشک که کم آب دارد هی لُق لُق می‌کند، مشک پر صدا ندارد، پول خرد جرق جرق می‌کند، هزاری هیچی نمی‌گوید. افراد کم ظرفیت شروع می‌کنند، یک غرور، «رَبِّي أَكْرَمَنِي» (فجر/۱۵) خدا من را دوست دارد، خدا خواست، خدا با من است، «إِنَّ

أَيُّ نَسَانٍ لَيَطْعِي أَنْ رَأَهُ اسْتَعْنِي» (علق/۶-۷) همین که می‌بیند وضعش خوب شد «اسْتَعْنِي»، «لَيَطْعِي» طغیان می‌کند.

جشن فارغ التحصیلان فوق لیسانس بود ما رفتیم شرکت کنیم برای سخنرانی، رئیس دانشگاه در یکی از استان‌ها گفت ای دانشجویان عزیز من یک تقاضا دارم، امروز که شما می‌روید سالی یک تلفن به ما بکنید. خیلی من غصه خوردم که عجب، این آقا اینجا فوق لیسانس شده، رئیس دانشگاه التماس می‌کند که سالی یک تلفن، یعنی عاطفه آمده پایین، تحصیلات رفته بالا. اینها آفات علم است، یعنی باید پدر شما التماس کند که دختر خانم، آقا پسر یک زنگی به ما بزن، یعنی باید التماس کند؟ بیا چند دقیقه من ببینمت. رئیس دانشگاه التماس می‌کرد، می‌گفت خواهش می‌کنم، «إِنَّ الْإِنْسَانَ

لَيَطْعِي أَنْ رَأَهُ اسْتَعْنِي» استاد را می‌بیند حالا این ترم پهلویش درس ندارد، از آن طرف می‌رود که به او سلام نکنند، تا درس داشته باشد سلام علیکم. یعنی یک سلام هم... تکبر، «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ» (اعراف/۱۲) «خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ». بخل می‌کند، «إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا» (معراج/۲۰) «وَإِذَا مَسَّهُ الْحَزِينُ مُوَعًا» (معراج/۲۱) تفاخر می‌کند. اینها آفاتی است که... برادران یوسف می‌گفتند آخر ما یک جمعی هستیم، یوسف تنهاست، بابایمان این یکی را بیشتر از ما دوست دارد، ما بیشتر هستیم، «وَبَخْنٌ عُصْبَةٌ» (یوسف/۸) یعنی به آن «عُصْبَةٌ» به اینکه یک بانندی هستیم مغرور می‌شدند. به قارون گفتند خدا به تو داده، بده، گفت خدا به من نداده، «عَلِيَّ عِلْمٍ عِنْدِي» (قصص/۷۸) من خودم مغز، مدیریت، اقتصاد، کله کار کرده، سیاست گذاری اقتصادی من است، «عِلْمٍ عِنْدِي» یعنی علم پهلوی من، «عِنْدِي» یعنی نزد من، یعنی منسوب به خودش.

۷- هر توسعه‌ای مطلوب نیست

به هر حال، هر توسعه‌ای خوب نیست. قرآن آیاتی دارد که می‌گوید آقا من این توسعه را نمی‌خواهم، بگذار دینت سالم باشد. وقتی زلیخا به یوسف گفت بیا با هم خلوت کنیم، درها را هم قفل کرد، یوسف فرار کرد، گفت «رَبِّ السَّجْنِ أَحَبُّ» (یوسف/۳۳) خدایا من حاضرم بروم زندان ولی این ولنگواری را نمی‌خواهم، این عاشق من شده، برای من خط و نشان کشیده، اصحاب کهفی را که یک سوره داریم در قرآن به نام کهف، اصحاب کهف گفتند آقا ما اصلا شهرنشینی نمی‌خواهیم، برویم در غار زندگی کنیم عقیده‌مان را حفظ کنیم شرف دارد به اینکه عقیده‌مان را از دست بدهیم که چه خبر است اینجا؟ چهار تا سوپر دولوکس می‌بینیم. گاهی وقتها دانشجو بابا و ننه‌اش می‌خواهند دامادش کنند، عروسش کنند، این هم می‌داند که دینش در خطر است، اما می‌گوید نه. من چون هر روز در مسجد دانشگاه برنامه دارم نامه‌هایی گاهی دارم که بعضی دخترها به پدر و مادرشان از پدر و مادرشان گله دارند که می‌گویند من خواستگار داشتم، خواستگار خوبی، اما پدرم، مادرم گفت بگذار لیسانس را بگیری، آنوقت شوهر دکتر برایت می‌آید. فوق لیسانس بگیری شوهر پرفسور برایت می‌آید، حالا فوق لیسانس شدیم، لبوفروش هم دیگر نمی‌آید. حالا چی است، لیسانس چی است، فوق لیسانس چی است؟ ازدواج یک ضرورت است، تحصیل یک فضیلت است. یک بار دیگر می‌گویم: ازدواج ضرورت است، تحصیل فضیلت است. هر کدام می‌توانید داماد شوید، می‌توانید عروس شوید، خواستگار برایتان آمد بگویید بله، سه بار هم نگویند، دفعه اول بگویید بله، کاشان سه بار می‌گویند باید بگویی تا، اینجا هم می‌گویند؟ سه بار می‌گویند تا این خانم بگوید بله، همان دفعه اول بگو بله. ازدواج ضرورت است. اگر جوانی می‌تواند ازدواج کند حالا ازدواج کند بعد هم درس بخواند. معنای ازدواج بچه دار شدن نیست که بگوید حالا من می‌خواهم، نه شما ازدواج کن عقد بسته باشید، تا حالا به یک جایی برسیم. ولی هر کدام می‌توانید، اگر نمی‌توانید طوری نیست. قرآن می‌گوید وقتی می‌توانی، وقتی نمی‌توانی صبر کن، «وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا» (نور/۳۳) آن که نمی‌تواند «لَا يَجِدُونَ»، «وَلْيَسْتَعْفِفِ» یک کسی در چاه افتاد گفت صبر کن بروم طناب بیاورم، گفت حالا صبر نکنم چه کنم؟ اگر مجبورید، ولی اینها قید نباشد، خواهر بزرگم نرفته، خواهر بزرگت، بلکه خواهر بزرگت نخواستی بروی. پدر به بچه گفت

پاشو نماز صبحت را بخوان، خورشید درآمد، آفتاب زد، پسر گفت من می‌خواهم بخوابم، بلکه خورشید دلش بخواهد سحر دربیاید. بلکه برادر بزرگ نخواست داماد شود، برادر دوم داماد شود. یکی از دوستان ما چهار تا دختر دارد، پسر ندارد، اول دختر سومی را شوهر داد، اصلا کی گفت اول اول، دوم دوم. بت‌هایی را، ما مثل بت پرست‌ها شده‌ایم. بت پرست‌ها یک سنگی را می‌تراشیدند، بعد برایش گریه می‌کردند، قرآن می‌گویند آقا جان، «أَتَعْبُدُونَ مَا تَدْعُونَ» (صافات/۹۵) با دست خودت بت تراشیده‌ای بعد ایستادی گریه می‌کنی؟ با دست خودت آداب و رسوم تراشیده‌ای، آنوقت خودت در آداب و رسوم خودت ماندی. یک سری اینها را باید برداریم، یک مقداری. ازدواج به این مشکلی نیست، مشکلتش کرده‌ایم.

هر توسعه‌ای ارزش ندارد. گاهی وقت‌ها انسان می‌گوید که مثلا دخترم اگر برود دانشگاه فلان شهر بهتر است ولی خوب البته نمی‌دانم روز کجا می‌رود، شب کجا می‌رود، زیر نظر من نیست، من نگرانم. آخر شهر ما عوضش خواهند گفت لیسانس از فلان دانشگاه، یعنی یک مقداری بخاطر آرم و پز و مقام علمی و رشد علمی، آنوقت همین طور دختر و پسرش را رها می‌کند به امان خدا. چه را می‌دهد، چه را می‌گیرد؟ یک مقداری تحصیلات عالی‌ه را می‌گیرد، ولی معلوم نیست به چه قیمتی.

یوسف گفت زندان شرف دارد که من آزاد شوم به گناه مبتلا شوم. این «رَبِّ السِّجْنِ أَحَبُّ» قصه نیست، اینکه یوسف گفت می‌خواهم بروم زندان یعنی چه؟ یعنی هر توسعه‌ای ارزشی ندارد، کاخ عزیز مصر را نمی‌خواهم چون در آن فساد است، زندان را می‌خواهم چون آرام هستم. اصحاب کهف گفتند غار را می‌خواهم، شهر نشینی را نمی‌خواهم. هر توسعه‌ای که به چه قیمتی تمام شود؟

۸- ترجیح خداوند بر فرزند و همسر و اموال

قرآن یک آیه دارد سوره توبه آیه ۲۴ یک صلوات بفرستید برایتان بخوانم. می‌فرماید که البته آیه تند است، دیگر من چه کنم؟ تند هم هست باید بخوانم. می‌فرماید که، آیه تلخ است، بخوانم؟ تلخ است، باشد تلخ باشد، حرف خداست. می‌گوید: «قُلْ» به مردم بگو، «إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ» اگر بابایان، «وَأَبْنَاؤُكُمْ»، ابن، پسران، «إِخْوَانُكُمْ» برادران، «أَزْوَاجُكُمْ» همسران، «عَشِيرَتُكُمْ» فامیلان، «وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا» و ثروت‌هایی که جمع کردید «وَتِجَارَةٌ تَحْشَوْنَ» تجارت و پاساژی که دارید «وَمَسَاكِينُ رَضَوْنَهَا» خانه قشنگی که دارید، اگر اینها را «أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ» اگر اینها را بیشتر از خدا و رسول دارید، «فَتَرَبَّصُوا» منتظر قهر خدا باش. یعنی در مقابل خدا نباید هیچ چیزی را ترجیح بدهیم. ما جوان داریم الله اکبر چقدر شله، الله اکبر چقدر شله، صد و بیست کیلو وزنش است، ماشاء الله رشد فکری، علمی، جان، قیافه، خوشگلی، سواد، همه کمالات دارد، می‌گوییم آقا جان تو مسلمانی، خالق تو گفته طلا بر مرد حرام است، می‌گوید اه، نامزدی است، می‌گوییم بابا شما مگر در نماز نمی‌گویید الله اکبر؟ الله اکبر یعنی مهمتر از نامزدی است، حرف خدا را گوش بده. آقا رابطه دختر و پسر چه جور است؟ الله اکبر، بابا این رابطه به کجا کشانده می‌شود؟ و رضای خدا در آن نیست. این رابطه بسیاری‌اش به گناه کشیده می‌شود، من نمی‌گویم همه. ازدواج را آسان کنید رابطه‌ها

کم شود. من خنده‌ام می‌گیرد گاهی وقت‌ها دختر و پسرها را قاطی می‌کنیم، بعد دکترا می‌نشینند در اتاق و برای اسلامی کردن دانشگاه‌ها فکر می‌کنند. دختر و پسر قاطی است، بعد این اتاق پشت چه می‌گویید؟ اصلاً حضرت عباسی حرف حسابت چی است؟ اسلامی کردن دانشگاه این است که یا ازدواج کردن را آسان کنیم، بودجه تهاجم فرهنگی را خیلی‌ها استخر داغ ساخته‌اند. رفتند شیرجه رفتند بدنشان حال آمد، بعد آمدند بیرون گفتند حالا باید چه کرد؟ این بودجه تهاجم فرهنگی را وام ازدواج می‌کردید حل می‌شد.

اینها برنامه ریزی‌اش چیز نیست. علم خوب است به شرط اینکه کنار توسعه سیاسی، توسعه مکتبی باشد. وگرنه اگر دین ما در خطر باشد، فکر ما در خطر باشد، یک دروغ بگوییم. یک کسی آمد استخاره کند پهلوی یک آقا، گفت استخاره کن، استخاره کرد گفت بد است، گوش به حرف آقا نداد، رفت و یک سرمایه خوبی هم گیرش آمد، تجارتمی سود هم داشت و آمد گفت آقا استخاره‌ات بد بود ولی بالاخره ما رفتیم و پول خوبی هم گیر آوردیم. آقا فرمود می‌شود بگویی چه کردی؟ گفت و گفت و گفت، بالاخره معلوم شد در این سفر نمازش قضا شده، گفته یک نماز از دست دادی، یک خورده پول گیرت آمده، برنده نشدی! حضرت دید یک کسی برج می‌سازد با چه قیمتی؟ حضرت فرمود: «رَفَعَ الطَّيْنَ» گل را برده بالا «وَوَضَعَ الدِّينَ» (مستدرک/ج ۳/ص ۴۶۷) دین را آورده پایین. شما اگر خواستی شیشه پاک کنی، با کت و شلوارت که پاک نمی‌کنی شیشه را، بله شیشه پاک شد، به چه قیمتی؟ به قیمت اینکه کنت کثیف شد. باید مواظب باشیم، جوانی داریم، عقل داریم، فطرت داریم، دین داریم، قیامت داریم، مگر زندگی همین چهل پنجاه سال است؟ ما آغاز زندگی‌مان است این دنیا، پنج سال، شصت سال که چیزی نیست، ما زندگی ابدی‌مان آن طرف است. نباید بخاطر رفاه چند روزه... «لَا خَيْرَ فِي لَذَّةٍ مِنْ بَعْدِهَا النَّارُ» (بحارالانوار/ج ۴۱/ص ۱۰۴) امیرالمؤمنین می‌فرماید کیف‌هایی که بعد از آن آتش است نمی‌ارزد.

به هر حال، علم ارزش دارد به شرطی که انسان در مسیر تحصیل، خودش و فکرش و دینش و عاطفه‌اش را زیر پا نگذارد.

«والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته»